

مه‌پای کارم ایستاد

دارم، گاهی کنش وواکنش اطرافیان رانیز ناخودآگاه وارد چهارچوب داستانی می‌کنم، اما در مورد مختارنامه همواره در پشت صحنه اتفاقات جالبی می‌افتاد که حتی قابلیت طنز داشت.

۴ مثل چی؟

یک‌بار در فصل زمستان گوجه‌گران شده بود و جلوگیری که سر صحنه می‌دادند گوجه نداشت. از طرف یکی از سرگروه‌هایی که جزورده‌های بالای سریال بود به‌خاطر نبود گوجه در کنار کباب به آقای فلاح اعتراض شد. آن روز کنار شادروان فلاح بودم و می‌دیدم تهیه‌کننده پروژه‌ای با آن ابعاد در حال توضیح دادن سرمای تهران و علت اصلی نبود گوجه بود. با دیدن آن صحنه فکر می‌کردم تناقض این اعتراض در کنار فرهیختگی این آدم‌ها چقدر طنزآمیز است. تصور من این بود که اگر مختارنامه به کتاب تبدیل شود متنی علمی یا پژوهشی خواهد داشت، داستانی بودن محتوا پیشنهاد ناشر بود و خوشبختانه کار حالت خشکی پیدا نکرد.

۴ بعد از این کار، روابط عمومی چند سریال دیگر هم بودید.

بله، تا سال ۱۳۹۶ روابط عمومی چند سریال دیگر هم بودم. یکی از دلایل ادامه داشتن حیات مختارنامه رسانه است.

به عقیده من در پخش اول مختارنامه تصمیم گرفته شد برای بخش رسانه، فضای بازی مستقلی تدارک دیده شده و سریال در این بستر عرضه شود و خود را نشان دهد.

کاری که در مختارنامه انجام شد کار مفصلی بود. مختار اولین سریالی بود که سایت اینترنتی داشت و ساعت به ساعت به‌روزرسانی می‌شد. به یاد دارم در ابتدای پخش سریال روزانه ۸۰۰ تا ۸۵۰ هزار بازدید داشت. تیم فنی مرتبا «هاست» بیشتری می‌خرید تا سایت اصطلاحاً «داون» نشود.

این سایت قرار بود از سال ۸۵ راه‌اندازی شود و تأیید آقای میرباقری و محمود غلامی، مدیر تولید را داشت ولی بنا به دلایلی راه نیفتاده بود، ولی در سال ۸۸ و به‌طور کامل در سال ۸۹ در ابتدای پخش، مختارنامه سایت اینترنتی داشت.

سال ۱۳۸۴ در سریالی دیگر، موضوع سایت را برای تهیه‌کننده توضیح داده و گفتم این مسأله جزو ضروریات است، اما او گفت من سایت رانمی‌فهمم؛ بنابراین سایت نمی‌خواهم. تهیه‌کننده دیگری در مقابل همان توضیحات من راجع به سایت گفت وظیفه من اطلاع‌رسانی درباره سریال نیست. وظیفه من تحویل نوار به تلویزیون است و تلویزیون خودش باید تبلیغ کند. شادروان فلاح اما به روابط عمومی اعتقاد داشت و من را در جریان کلیت ماجراها قرار می‌داد تا محتوای رسانه‌ای تولید شود و اگر در جایی اطلاعاتی انتشار می‌یابد که به زبان پروژه است، مدیریت گردد. در زمان پخش سریال حاشیه‌های مخرب وجود نداشت.

۴ دچار خودسانسوری هم‌شدی؟

من چیزی را در کتاب حذف نکردم، جز زندگی شخصی افراد. دوران ساخت سریال طولانی بود و این دوران بی‌پولی، مشکلات اقتصادی و دوری از خانواده را با خود به همراه داشت. بعضاً برخی همکاران دچار اختلاف خانوادگی شدند و برخی از همسر خود جدا شدند. بعضی هم ازدواج کردند!

ناشر و کارشناسان موارد بسیاری را برای حذف علامت زده بودند و هراس داشتند این موارد در ارشاد دچار ممیزی شود که خوشبختانه یک واو این اثر در ارشاد تغییر نکرد.

۴ به نظر می‌رسد این کتاب می‌تواند تجارب خوبی ارائه دهد

به‌ویژه در تعامل با سازمان صداوسیما.

حتی اگر کسی نخواهد سریال عظیمی برای تلویزیون بسازد این کتاب چارچوبی از کار با صداوسیما را به خواننده ارائه می‌دهد که ساختار و مناسبات تلویزیون چگونه است. مثلاً رفتار مدیر تولید با مدیر شبکه یا رفتار مدیر شبکه با معاون سیما چگونه است؟ این که یک تهیه‌کننده باید با کدام بخش‌ها در ارتباط باشد و در هر بخشی چه زبانی را به کار بگیرد تا کار موفق باشد، سعی کرده‌ام به‌طور جزئی به این بخش بپردازم تا قابل درک و انتشار باشد.

۴ تا مقطعی تهیه‌کنندگان، مولف بودند و سواد هنری و درک اجتماعی آنها فراتر از کسی بود که فقط آب و نان گروه سازنده را تأمین می‌کند. این روزها کمتر چنین تهیه‌کنندگانی می‌بینیم. این کمبود چقدر به عدم روایتگری ما از این افراد مربوط می‌شود؟

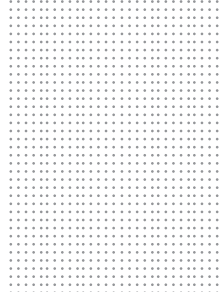
قطعا ناشی از عدم روایت صحیح از وضعیت تهیه‌کنندگان قدیمی است. ما تهیه‌کنندگانی مثل حسن بشکوفه داریم که آثار زیادی تهیه کرده؛ یا محمد بیگ زاده، تهیه‌کننده امام علی (ع)؛ اما هیچ‌وقت کسی به سراغشان نرفت و تجربه کاری که انجام دادند ثبت و ضبط نشد. در این حوزه نیاز است یک تاریخ شفاهی ماندگار انجام و تجارب این تهیه‌کنندگان بازخوانی گردد؛ البته به شرطی که کار به‌صورت حرفه‌ای و درست انجام شود. تا جایی که من به یاد دارم تهیه‌کننده همواره در تلویزیون موجود منفوری بود و به‌عنوان شخصی قلمداد می‌شد که بیشترین سود را از پروژه می‌برد و کار خاصی نمی‌کند اما این شغل پرزحمت و پراهمیت است.

۴ در روزنامه‌نگاری همواره سعی داشتید متفاوت و جنجال برانگیز عمل کنید.

من به دنبال جنجال نبودم ولی شرایط امروز ایجاب می‌کند در هر موضوعی شفافیت حاکم باشد. مطالبه شفافیت و پرداختن به شفافیت یکی از دغدغه‌های من بوده و هست. در شرایط فعلی روزنامه‌نگاری، این کار کمی غیر متعارف به حساب می‌آید اما وظیفه روزنامه‌نگار دنبال کردن ابهامات و پاسخ دادن به سؤالات است.

۴ بین روزنامه‌نگار، نویسنده و مستندساز بیشتر کدام عنوان را می‌پسندی؟

«نویسنده» همه این عناوین را شامل می‌شود. در روزنامه‌نگاری سابقه‌ای طولانی‌تر دارم و در طول ۲۸ سال گذشته این کار را انجام داده‌ام. فارغ از خطاب قرار گرفتن با چه عنوانی، خروجی کار مهم است. وقتی کسی فاقد عنصر تأثیرگذاری است، بود و نبودش فرقی ندارد. من تلاش کرده‌ام تأثیرگذار باشم. تا زمانی که به فضای هنری و فرهنگی کارمان وابستگی مالی نداشته باشیم، می‌توانیم آدم‌های مستقل و به تبع آن تأثیرگذاری باشیم. وابستگی مالی ما را محافظه‌کار می‌کند.



مختار اولین

سریالی بود که

سایت اینترنتی

داشت و

ساعت به ساعت

به‌روزرسانی

می‌شد. به یاد

دارم در ابتدای

پخش سریال

روزانه ۸۰۰ تا

۸۵۰ هزار بازدید

داشت. تیم فنی

مرتبا «هاست»

بیشتری می‌خرید

تا سایت اصطلاحاً

«داون» نشود



انزجار می‌شدم. چون در فضای بسیار تلخ و بدی کار کرده بودم. بعد از اولین پخش که براساس وظیفه باید آن را دنبال می‌کردم؛ دیگر تماشای پخش‌های بعدی‌اش را دنبال نکردم، چون دیدن آن تصاویر آرام می‌داد.

در سال‌های بعد وقتی وارد پروژه‌های دیگری شدم و بعدها در بخش خصوصی به‌عنوان روابط عمومی کار کردم همیشه می‌دیدم که استانداردهای محمود فلاح در مقام تهیه‌کننده این پروژه در مواجهه با روابط عمومی به‌شدت بالا بود و این حرفه را بهتر از من می‌شناخت. ایشان در سال ۱۳۹۸ به رحمت خدا رفت.

وقتی نگارش کتاب پیش آمد، دیگر آن قضاوت‌ها تأثیری در نگارش آن نداشت؛ زمان زیادی گذشته بود. از طرفی می‌خواستم تاریخی را بنویسم که آدم‌های مرتبط با آن زنده بودند و اگر می‌خواستم موضوعی را غرض‌ورزانه نقل کنم حتماً با واکنش منفی آنها روبه‌رو می‌شدم. کتاب چند ماهی است منتشر شده و واکنش منفی نداشته و هیچ‌کس محتوای آن را تذکیر نکرده است.

۴ بیشترین سابقه شما در روزنامه‌نگاری بود و از جایی به بعد تصمیم گرفتید وارد عرصه داستان شوید. دلیل این تغییر فاز چه بود و می‌خواستید چه خلأیی را در ذهن تان پر کنید؟ چقدر از آن تجربیات و اندوخته‌های فضای داستان در این روایت استفاده کردید؟

من روزنامه‌نگاری را از سال ۱۳۷۵ شروع کردم. اولین کتاب من با نام «هیچ وقت نامزد نبودیم» در پاییز سال ۱۳۸۰ منتشر شد. کتاب قطوری با ۷۰۰ صفحه در موضوع جنگ و دهه ۶۰ بود. اسفند ۱۳۷۸ به روزنامه جام جم پیوستم و این کتاب را در روزنامه جام جم بازنویسی نهایی کردم. آن زمان همکاری من با جام جم به صورت حق‌التحریر بود. من از ۸ صبح تا ۱۱ در روزنامه بودم و کتابم را بازنویسی می‌کردم و از ۱۱ به بعد مشغول کار روزنامه‌نگاری می‌شدم. با همان کتاب به دیدن محمود فلاح رفتم تا کتاب را به فیلمنامه تبدیل کنم. وقتی کتاب را خواندم من گفت قابلیت تبدیل شدن به فیلمنامه تلویزیونی را ندارد، چون مطالب کتاب قابل طرح در سینما نیست. از من دعوت کرد به‌عنوان روابط عمومی با دفتر او کار کنم.

من آن نگاه داستان‌نویسی را به پروژه مختارنامه بردم. چون پروژه واجد ویژگی‌هایی بود که به نگاه داستان‌پردازانه نیاز داشت. من سعی می‌کردم حتی برای اطلاع‌رسانی انتخاب بازیگر نقش اول پروژه داستانی بنویسم. همیشه شاخ و برگ و وجود داشت که خبرها را جذاب کند. این روایت‌ها در رسانه‌های مختلف به‌صورت یک سناریوی کلی تکرار می‌شد و در نهایت فضای خبری جذابی ایجاد می‌کرد.

این نگاه داستانی همواره با من است و به تمام وقایع چنین نگاهی

